

کارنامه فداییان خلق اکثریت(در ۳۰ ماهه اول جنگ عراق علیه ایران)

مقاله پیش رو جستاری است به قلم فرخ نگهدار که به طور اختصاصی برای این پرونده تهیه شده است.

از آخرین روز تابستان ۱۳۵۹، یعنی از شروع جنگ صدام علیه کشور ما، تا نخستین روزهای بهار ۱۳۶۲، یعنی زمان خروج سازمان یافته دستگاه رهبری سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) از کشور، دقیقاً ۳۰ ماه است. مروری بر کارنامه سازمان اکثریت در این ۳۰ ماه حاوی حقایق و تجارب بیشماری است که مطالعه آنها به فهم چرایی سیری کمک می‌کند که کشور ما از انقلاب تا امروز طی کرده است.

در آخرین روز تابستان سال ۵۹، روز حمله صدام به ایران، جریان‌های غیرحکومتی فعال در داخل کشور عبارت بودند از: سازمان فداییان اکثریت، حزب توده، جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق، حزب دموکرات کردستان، کومله، فداییان اقلیت، راه کارگر و برخی گروه‌های کوچک‌تر. اگر به اسناد این گروه‌ها مراجعه کنید، خواهید دید که اولین روزهای جنگ تقریباً تمام این گروه‌ها هر یک به نوعی حمله صدام را محکوم کردند.

در خارج کشور در آن روزها تنها محافل وابسته به رژیم شاه فعال بودند. برخی از محافل، مثل جریان بختیار و اوپسی، مبارزه علیه تهران و جمهوری اسلامی را تشدید کردند و برخی دیگر، مثل داریوش همایون و اردشیر زاهدی و رضا پهلوی، علیه صدام حرف زدند و از تمامیت ارضی حمایت کردند.

اقدامات سازمان اکثریت پس از شروع جنگ از میان جریان‌های فوق در آن روزها فقط مجاهدین و فداییان و توده‌ای‌ها بودند که در مناطق مختلف کشور شبکه و نیروی تشکیلاتی داشتند. در منطقه کردستان هم کومله و حزب دموکرات شبکه داشتند و فعال بودند. مجاهدین و حزب دموکرات گفتند حاضرند نیروهای خود را تحت فرماندهی خود به جنگ صدام بفرستند مشروط بر این که جمهوری اسلامی از این کار حمایت کند. اما فداییان اکثریت و توده‌ای‌ها از اعضا و هواداران خواستند برای رفتن به جبهه‌ها و شرکت در دفاع از میهن به مراکز ثبت‌نام جمهوری اسلامی مراجعه، و مثل سایر شهروندان، تحت فرماندهی نیروهای مسلح کشور، مشارکت کنند. من در آن روزها در هیأت سیاسی سازمان اکثریت نقشی مؤثر برعهده‌داشتم. به

یاد دارم که به مجرد اعلام تجاوز صدام به کشورمان هیأت سیاسی تشکیل جلسه داد. عزم و اراده همه رفقا کاملاً محکم و مشعر به مشارکت در دفاع از میهن تحت فرماندهی نیروهای مسلح کشور بود. نخستین بیانیه سازمان اکثریت که روز اول مهرماه انتشار یافت اعلام کرد:

«سازمان چریک‌های فدایی خلق (اکثریت) از همه نیروهای انقلابی، و قبل از همه از عموم هواداران سازمان می‌خواهد که بی‌درنگ به مراکز بسیج مراجعه کنند و در عملی‌کردن برنامه‌هایی که برای مقابله با توطئه‌های امپریالیسم و در هم شکستن تجاوزات رژیم جنایت‌کار عراق تهیه می‌شود فعالانه شرکت نمایند».

در تلگرام روز ۴ مهرماه سازمان اکثریت به آیت‌الله خمینی آمده است: «وقت آن است که به‌سان قهرمانان شهرهای آبادان و خرمشهر و قصرشیرین، خون پاسدار و فدایی در هم آمیزد و پاسدار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی در برابر متجاوزان گردد.»

در «رهنمود به نیروهای هوادار» نیز آمده است:

«تمام پزشکان و پرستاران و بهیاران و همه کسانی که تجارب درمانی و پزشکی دارند باید خود را به مراکز مربوطه معرفی کنند... مردم را به مصرف کمتر تشویق کنیم. تا حد امکان نباید از وسائط نقلیه استفاده کرد. نباید اجناس و مایحتاج عمومی را ذخیره کرد.» «اجازه ندهید نیروهای آنارشیست و ماجراجو، و نیز نیروهای قشری جمهوری اسلامی، و عوامل مشکوک سیاست‌ها و مواضع انقلابی ما را مخدوش کنند.»

این اسناد نشان می‌دهد که بین روشی که سایر سازمان‌ها در آغاز جنگ اتخاذ کردند و روش سازمان ما تفاوت فاحش وجود دارد. ما تنها سازمانی هستیم که واقعاً بی‌دریغ و بی‌چشمداشت، در همه عرصه‌ها و در تمام سطوح در دفاع از میهن شرکت می‌کنیم و این وظیفه را به رفتار حکومت با خود و امتیازخواهی مرتبط نمی‌کنیم. در میان نیروهای غیرحکومتی فقط توده‌ای‌ها در قبال جنگ مواضعی کما بیش مشابه با ما داشتند.

سازمان اکثریت از انشعاب اقلیت در خرداد ۵۹ به بعد کوشید تا زمینه‌ها و عوامل تشدید سوءظن میان فداییان و حکومت را کاهش دهد و از مقابله با حکومت اجتناب ورزد. از جمله در کردستان نیروهای مسلح خود را برچیند و از منطقه خارج کند، التزام به فعالیت قانونی را بپذیرد و کنشگری سیاسی خود را با موازین فعالیت علنی و قانونی تطبیق دهد. از همه شاخص‌تر، اصل مراجعه به حکومت و گفتگو با مسئولین را جزو وظایف جاری خود قرار دهد. در همین ارتباط بود که پس از برچیدن مقرهای سازمان در کردستان کمیته مرکزی سازمان تصمیم گرفت من و مصطفی مدنی که او نیز از مسئولین رده اول سازمان بود، با آیت‌الله بهشتی، قدرتمندترین فرد در آن روزها پس از آیت‌الله خمینی، دیدار کنیم و پیشنهاد کنیم بین حکومت و حزب دموکرات و کومله گفتگو شروع شود و صلح در کردستان برقرار گردد.

در اجرای همین سیاست بود که سازمان از اطلاعیه ۱۰ ماده‌ای دادستان انقلاب

اسلامی فوراً استقبال و اعلام کرد که تمام مفاد آن را می‌پذیرد و رعایت می‌کند.

در همین دوره بود که سازمان تصمیم گرفت کلیه سلاح‌های اعضا و هواداران خود که قبل از انقلاب و در جریان انقلاب ذخیره شده بود را به حکومت تحویل دهد. این کار، علیرغم همه خطراتی که داشت پیگیرانه تا آخر سال ۶۱ ادامه یافت. در جریان انقلاب برخی از نظامیان و سایر اعضای نیروهای مسلح هوادار چریک‌های فدایی شدند. در جریان قیام همافران در فرح‌آباد در روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن عده‌ای از همافران با آرم و نام سازمان به میدان آمدند. در روزهای پس از انقلاب نیز سربازان و درجه‌داران و افسران هوادار برای گرفتن نشریه و برقراری ارتباط به ستاد سازمان در خیابان میکده مراجعه می‌کردند. گروهی از آن‌ها نشریه‌ای هم به نام سرباز و انقلاب به راه انداختند.

در طول سال ۵۹ در جریان بحث‌هایی که پیرامون ضرورت تطبیق تمام جهات فعالیت سازمان با الزامات فعالیت علنی و قانونی در دستگاه رهبری سازمان جریان یافت این نظر پذیرفته شد که حفظ ارتباط و متشکل کردن اعضای نیروهای مسلح، اعم از نظامی یا انتظامی، و عضوگیری از آن‌ها، نظر به تصمیم حکومت دائر بر منع نظامیان از عضویت در احزاب سیاسی، با موازین فعالیت علنی و قانونی سازمان سازگار نیست. به مصلحت سازمان و افراد هوادار در نیروهای مسلح است که به این ارتباط‌گیری و جذب خاتمه داده شود. این تصمیم نیز به همه نظامیانی که تا آن زمان در ارتباط با ما بودند اطلاع داده شد و ارتباط آنان قطع گردید.

قابل‌توجه است که جنبش فداییان جنبشی بود که تمام ارکان تشکیلاتی و دیدگاه‌های فکری و سیاسی آن در محافل روشنفکران ایران با تمایلات ملی و چپ پرورش یافته بود. بنیان‌گذاران جنبش فدایی هیچ تربیت شده و کار آموخته محافل خارج کشور نبودند. ما در سال‌های پس از انقلاب هیچ نهاد نمایندگی در خارج کشور تأسیس نکردیم و با هیچ یک از دولت‌ها یا احزاب حاکم در شرق یا غرب رابطه، تبادل اطلاعات یا همکاری نداشتیم. تنها استثنا سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود که چند نفر از کادرهای ما در ایران در سال‌های قبل از انقلاب در آنجا «دوره‌های آموزشی» گذرانده بودند. سازمان اکثریت همیشه سازمانی بوده است به معنای واقعی کلمه «محصول ایران».

با پیروزی انقلاب هزاران نفر از جوانان و نوجوانانی که چریک‌های فدایی خلق را الگو و چهره ایده‌آل می‌دیدند به مراکز سازمان در تهران و شهرستان‌ها مراجعه می‌کردند و با شور و شوق آماده بودند همه هستی خود را در راه ایده‌آل‌های فدایی فدا کنند. در فاصله ۲۲ بهمن تا شروع جنگ ایران و عراق سازمان موفق شد چند هزار نفر از پرشورترین و فداکارترین جوانان این سرزمین را در صفوف خود متشکل کند. این نیروی تازه‌نفس و رزمنده بدنه سازمان انقلابیون حرفه‌ای، انقلابیونی که آماده بودند همه هستی‌شان را در راه آرمان‌ها و اهداف سازمان نثار کنند. طولی نکشید که سازمان مجهز به چند

هزار کادر حرفه‌ای شد که حرفه خود را خدمت به انقلاب قرار داده و از رهبری سازمان می‌خواستند و انتظار داشتند که ایشان را به‌صورت تمام‌وقت در خدمت انقلاب قرار دهد.

در آن روزها نه فقط تمام اعضای رهبری سازمان کادرهایی حرفه‌ای بودند که جز فعالیت سیاسی و تشکیلاتی برای سازمان هیچ کار و مسؤولیت دیگری نداشتند، بلکه صدها عضو کمیته‌های ایالتی و ولایتی ما، حتی بسیاری از اعضای رده‌های پایین‌تر نیز، زندگی خود را وقف سازمان کرده و انتظار داشتند که برای پیشبرد انقلاب به طور تمام‌وقت برای سازمان فعالیت کنند. زمانی بود که سازمان ما واقعاً چند هزار کادر حرفه‌ای داشت.

وضعیت به‌شدت پیچیده و بغرنج بود. در جلسات متعدد سازمانی بحث شد که با این انرژی بیکرانی که با انقلاب آزاد شده، با هزاران جوان پرشوری که برای خدمت به آرمان‌های انقلابی به میدان آمده چه باید کرد؟ رهنمود لنین این بود که همه آن‌ها را در سازمان انقلابیون حرفه‌ای سازمان دهید. اما عموم اعضای کمیته مرکزی سازمان به این شناخت رسیده بودند که جداکردن افراد از کار و زندگی و محیط و خانواده و سازماندهی آن‌ها به‌صورت تمام‌وقت در سازمان انقلابیون حرفه‌ای به جداشتن ما از مردم و از زندگی منتهی می‌شود. ما بر این نظر بودیم که این تحلیل اقلیت که می‌گوید «انقلابی دیگر در راه است» واقع‌بینانه نیست. انقلابی دیگر در راه نیست و ما باید کمک‌کنیم که اعضا و هواداران سازمان به زندگی اجتماعی، به کار و تحصیل، بازگردند و مسؤولیت تأمین معیشت خود و خانواده خود را بر عهده گیرند و در همان محیط کار و زندگی، انرژی آزاد خود را برای فعالیت سیاسی و سازمانی به کار گیرند.

قابل‌توجه است که در آن بازه زمانی ۳۰ ماهه، یعنی از مهر ۵۹ تا اسفند ۶۱، و حتی در سال‌های بعد، هیچ یک از ارگان‌های قانونی و مسؤول در جمهوری اسلامی هیچ‌گاه حکمی در محرومیت سازمان اکثریت از حق فعالیت علنی و قانونی صادر نکردند. در آن روزها حتی برخی از مسؤولین حکومتی، از جمله آقایان بهشتی، رئیس شورای عالی قضائی، موسوی تبریزی دادستان کل انقلاب، مهدوی کنی وزیر کشور، و دیگران به‌صراحت یا به تلویح از حق فعالیت علنی و قانونی سازمان حمایت کردند.

در روزهای آغاز جنگ، در مهرماه سال ۵۹، سازمان اکثریت فقط چند صد نفر کادر حرفه‌ای داشت. ده‌ها هزار عضو و هوادار سازمان همه در مؤسسات آموزشی، تولیدی یا خدماتی مشغول شده بودند. این یک تحول بنیادین در حیات سازمان بود و شرایطی ایده‌آل برای سازمان فراهم آورد که در بالابردن توان مقاومت و روحیه شهروندان، و در خدمات‌رسانی در شرایط جنگی، نقشی مؤثر و فعال در سراسر کشور بر عهده بگیریم. فعالین توده‌ای هم به علت تأکید بر ضرورت حضور علنی و قانونی در شهرها از امکانات خوبی برای بالابردن توان مقاومت مردمی در مقابل تجاوزگران برخوردار بودند. اما سایر گروه‌های هم‌پیشینه با فداییان، همچنان به ساختن و مستحکم کردن صفوف سازمان انقلابیون حرفه‌ای،

به ضرورت حفظ شبکه‌های مخفی و مسلح، به انتقال نیروهای فعال به کردستان، به آمادگی گرفتن برای رویارویی با حکومت، پایبند بودند. سازمان اقلیت یک نمونه از تشکلهایی است که به تحکیم سازمان انقلابیون حرفه‌ای پای بند است. در آن سالها الزامات را اجرا می‌کند. جزئیات و شرح مفصل این فعالیتها در گزارش نخستین کنفرانس اقلیت - سال ۶۶ قابل دسترس است. این گزارش فعالیت‌های آن سازمان از سال ۶۰ تا ۶۶ را در بر می‌گیرد.

بر اساس شواهد و مستندات گردآمده در ۴۰ سال اخیر اگر بخواهیم میزان صداقت و تطابق گفتار و کردار سازمانها و گروه‌های غیرحکومتی در داخل و خارج کشور، در دفاع از میهن و مردم، را اندازه بگیریم، به یقین هیچ گروه و سازمانی از سازمان اکثریت پیشی نخواهد گرفت.

روحیه و جسارت فداییان خلق (اکثریت) در روزها و ماه‌های بعد از تجاوز عراق در صفحات نشریه کار در متن نامه‌های رفقا از جبهه بازتاب یافته است. این نامه‌های پرشور که از سنگرهای مقاومت در طول مرز ایران و عراق، از آبادان و خرمشهر، تا دهلران و مهران، تا قصرشیرین و سرپل ذهاب برای نشریه کار فرستاده شده است، روحیه رزمنده و فداکار فداییان خلق در خط مقدم جبهه‌های جنگ را بازتاب می‌دهد. در هر شماره کار عکس و یادمان جان‌باختگان فدایی در سنگرها و در پشت‌جبهه‌های خوزستان و ایلام و کرمانشاهان به یادگار مانده است.

منظور من از بازخوانی این حقایق، نه فقط روایت تاریخ برای نسل‌های امروز و فردا، بلکه طرح این پرسش برای هم‌نسلان خویش، با هر عقیده ایست که ما فداییان خلق اکثریت، در قیاس با دیگران، تا چه میزان به وظایف میهنی و مردمی خود عمل کرده‌ایم؟ تا چه میزان در آن روزهای سخت با مردم خویش، و با نیازهای میهن، همراه مانده‌ایم؟

رفتار حکومت با ما

در آن سالها در کشور طیف گسترده‌ای از نیروهای مذهبی، از مبارزان انقلابی صادق، عدالت‌خواه و میهن‌دوست گرفته، تا نیروهای متعصب و قشری، به شمول نفوذی‌های وابسته به سرویس‌های جاسوسی، در جامعه و در حکومت دست بالا را داشتند. ما یک سازمان غیرمذهبی بودیم. ما نقطه امید و اتکای اقشار غیرمذهبی و مورد حمایت آنها بودیم. ما در دانشگاه‌ها و بخش‌های کمتر مذهبی جامعه نفوذ داشتیم. ما بخشی از جامعه انقلابی ایران بودیم؛ اما در اقلیت مطلق.

ما در حرکت روزمره خود، در جای‌جای کشور خیلی خوب بدگمانی‌ها و ترس بسیاری از کارگزاران جریان حاکم را می‌دیدیم و خطر دستگیری و حتی سربه‌نیست شدن را با پوست و گوشت خود لمس می‌کردیم.

اما هرگاه از زاویه وظیفه دفاع از کشور در برابر تهاجم خارجی و وظایف میهن‌دوستان به صحنه نگاه کنیم آیا می‌توان گفت ما فداییان، با توجه به خصومت و کینه‌ای که طیفی از نیروهای حاکم از ما داشتند، نمی‌بایست

داوطلبانه به جبهه می‌رفتیم؟

از روز شروع جنگ به مدت ۳۰ ماه، یعنی تا خروج دستگاه رهبری سازمان از کشور از پی دستگیری و شکنجه رهبران حزب توده ایران، شعار «می‌مانیم و در خون پیکار می‌کنیم» آذین بند صفحات نشریات سازمان بود و هر هفته فهرست اسامی فداییان جان‌باخته در جبهه‌های جنگ به‌روز می‌شد. آیا درست این بود که به علت رفتار به‌شدت خشن بسیاری از طرفداران حکومت با خود، شعار سرنگونی می‌دادیم. یا همسو با صدام با حکومت وارد جنگ می‌شدیم؟

حقیقت تلخ و دردناک این است که علیرغم سیاست و خطمشی سازمان اکثریت، علیرغم این که هر روز و هر هفته خون شمار بزرگی از اعضا یا هواداران سازمان اکثریت به دست دشمن متجاوز در سنگرها بر زمین ریخته می‌شد. صفحات نشریه کار، و سپس نشریه «تحلیل هفتگی»، شاهد خبرهای تکان‌دهنده اعدام فداییان اکثریت است.

از شروع جنگ تا اول اسفند سال ۶۰، یعنی در فاصله هجده ماه، ۱۷ نفر از اعضا و هواداران سازمان به دست یا به دستور محافل حکومتی به قتل رسیده یا به جوخه اعدام سپرده شده‌اند. (عکس روبرو از کار شماره ۱۳۵، آبان ۱۳۶۰ است)

هیچ یک از این احکام اعدام به دلیل حمل سلاح غیرمجاز، یا به دلیل درگیری عوامل حکومت و ارتکاب خشونت نبوده است. در هیچ یک از این «پرونده‌ها» رویه قضایی و تشریفات قانونی رعایت نشده. برخی از این احکام مرگ به دستور شفاهی یک روحانی یا افراد حکومتی خودسرانه اجرا شده‌اند. در هیچ مورد شکایت خانواده جان‌باختگان یا وکلای دعاوی موردتوجه و رسیدگی قرار نگرفته است.

به گزارش آخرین شماره نشریه کار، شماره ۱۵۰، به تاریخ ۵ اسفند ۱۳۶۰، در فاصله ۱۸ ماه پس از شروع جنگ دستکم ۸۲ نفر از اکثریتی‌ها در جبهه‌های جنگ جان‌باخته‌اند و ۱۷ نفر از فداییان اکثریت به حکم یک قاضی شرع یا به دست عوامل حکومتی خودسر اعدام شده‌اند.

اسامی و شرح کوتاه زندگی هر یک از این جان‌باختگان در نشریه کار، از شماره ۷۷ تا ۱۵۰ درج است.

در تاروپود پیام و وصیت‌نامه رفیق کرد ما، هوشنگ نصیر خالدي، شور انقلابی و بینش سیاسی این‌طور به‌هم‌تنیده شده است: «با سلام و درود صمیمی به کارگران، زحمت‌کشان و مردم انقلابی میهنم ایران و همچنین سراسر جهان! به سازمان پرافتخارم، سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)! به کلیه نهادها و ارگان‌های انقلابی جمهوری اسلامی ایران که با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، برای استقلال آزادی و عدالت اجتماعی میهن انقلابی ایران، قاطعانه مبارزه می‌کنند! به خانواده‌ام و به نامزدم که دوستش دارم! آرزویم این است که کلیه طبقات و اقشار خلق و تمامی نیروهای انقلابی و مردمی، چه در حاکمیت و چه خارج از آن، در یک جبهه یکپارچه و واحد علیه

امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، متحد و تا رهایی و پیروزی انقلاب رهایی‌بخش و ملی ایران از پای ننشینند. تا آخرین لحظه زندگیام به مشی اصولی و انقلابی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) وفادار و از آن دفاع نمودم. مطمئنم سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) با تلاش گسترده خود در جهت پیاده‌کردن آرمان‌های انسانی و بشری‌اش موفق خواهد شد. از پدر و مادرم و سایر افراد خانواده‌ام تقاضا می‌نمایم از نبودن من در کنارشان اظهار ناراحتی نکنند. مطمئن باشند عناصر ضدانقلابی و مشکوک و قشری و انحصارطلب که در ارگان‌ها نفوذ کرده‌اند، و باعث نابودی من و امثال من شده‌اند رسوا و افشا خواهند شد و تاریخ و انقلاب آن‌ها را به محاکمه خواهد کشاند».

از ۵ اسفند ۶۰ تا آخرین روزهای سال ۶۱ «تحلیل هفتگی» به‌جای نشریه کار توزیع می‌شد. در این بولتن که به‌صورت پلی‌کپی، و بیشتر بین اعضا و هواداران، توزیع می‌شد، نیز هر هفته با عناوینی مثل «سنگ‌های مقدم نبرد علیه تجاوزگران از خون رفیقان ما لاله‌گون است» نام و یاد و خاطره و حماسه‌های شهدای سازمان در سنگ‌های مقاومت میهنی بازتاب یافته و در سوی دیگر خبر جان‌سوز اعدام کسی از اعضا و هواداران اکثریت در اقصی‌نقاط کشور به چشم می‌خورد. من هنگام تدوین این یادداشت مجموعه کامل «تحلیل هفتگی» را در دسترس نداشتم و نتوانستم آمار شهدای فدایی در سنگر دفاع از میهن، یا توسط جوخه‌های اعدام، در سال ۶۱ را ارائه کنم. اما هرگز از خاطر نخواهد رفت سوگواری‌های هم‌زمان برای هر دو را.

۲۴ سال بعد

اواسط سال ۸۴ بود. آقای احمدی‌نژاد به‌تازگی رئیس‌جمهور شده بود. شنیدم که آقای سید محمد خاتمی راهی لندن است و در مسجد مسلمانان شرق لندن سخنرانی خواهد داشت. روز موعود همراه با صبا، همسرم، و خانم عفت ماه باز، به جلسه سخنرانی ایشان رفتیم. آقای خاتمی همراه با صادق طباطبایی و چند نفر دیگر وارد مسجد شد و به‌طرف تریبون رفت. از صحبت‌های او چیزی به‌خاطر ندارم. اما خوب به‌خاطر دارم که حین سخنرانی با چشم با حاضران در جلسه ارتباط می‌گرفت با سلامی از راه دور. سخنرانی که تمام شد به میان جمعیت آمد. با یکایک دست می‌داد و خوشبویش می‌کرد. فکر کنم کسی در مورد حضور من در جلسه به او خبری داده بود. چون به ما که رسید از من اسم برد، دست داد و تشکر کرد از آمدن و اضافه کرد «می‌دانم که به شما جفا هم شده است.» ضمن تشکر گفتم «حقایق پنهان نخواهد ماند» و به یاد آوردم آخرین روزهای سال ۶۱ را، چند روز بعد از یورش به حزب توده ایران و دستگیری رهبران آن، را که از وزارت ارشاد تماس گرفته بودند که آقای خاتمی، وزیر ارشاد، می‌خواهد با ما ملاقات کند تا درباره تقاضای ما در مورد اجازه انتشار نشریه کار صحبت کنیم.

اعضای هیأت دبیران سازمان، با رعایت کامل ضوابط امنیتی، در پستوی خانه یکی از هواداران جمع بودیم که مسأله مطرح شد. برویم به دیدار خاتمی یا

نرویم؟ چه پاسخ دهیم و چگونه؟

ما، درست یک سال پیش‌ازاین در جلسه هیأت دبیران در پاسخ به درخواست دادستان انقلاب تهران، اسدالله لاجوردی، برای صحبت درباره سرنوشت نشریه کار، تصمیم گرفته بودیم که رفیق صدیق و بسیار ارزشمند ما، محمدرضا غبرایی، مدیرمسئول نشریه کار، برای ادای توضیحات به دادستانی انقلاب برود. او خود عضو هیأت دبیران بود و به‌صراحت گفت این تصمیم اشتباه است. اما اگر هیأت دبیران رأی بدهد خواهدرفت. او با رأی هیأت دبیران به دادستانی رفت و دیگر بازنگشت. زنده‌یاد محمدرضا غبرائی، به درخواست اسدالله لاجوردی دادستان انقلاب تهران، روز ۲۷ شهریور ۱۳۶۴، به اتهام «محرابه با خدا» و «اقدام علیه امنیت ملی» به جوخه اعدام سپرده‌شد.

ما می‌دانستیم که خاتمی لاجوردی نیست. اما یورش به حزب توده و دستگیری و شکنجه رهبران آن، هیچ تردیدی باقی نمی‌گذاشت که حکومت واقعاً قصد دارد با ما رفتاری جز توده‌ای‌ها داشته باشد. روندهای سال‌های بعد نشان داد که تحلیل و شناخت ما از روحیات لاجوردی و خاتمی و اصحاب آن‌ها، و از مسیر عمومی رفتار حکومت با احزاب و سازمان‌های غیرحکومتی، اصلاً نادقیق نبود؛ مسیری که در نهایت به فجایع تابستان ۶۷ و پاکسازی گسترده زندان‌ها منتهی‌شد.

پرسش‌های دشوار

بعد از خروج ما از کشور در بهار سال ۶۲، در خارج کشور، نه فقط در دستگاه رهبری سازمان که در تمام سطوح تشکیلات، بحث‌های بی‌پایان و پرتنشی درگرفت که سیاست‌ها و رویکردهای ما در قبال حکومت در سال‌های پس از انقلاب تا چه حد درست بوده و تا چه حد خیال‌پردازانه. آیا شناخت ما از «خط امام» و خط امامی‌ها و ظرفیت‌های واقعی آنان درست بود یا شناخت اقلیت و مجاهدین و گروه‌های مشابه؟ آیا ما می‌بایست مثل آن‌ها به سمت سرنوشت‌طلبی و مقابله همه‌جانبه با حکومت می‌رفتیم؟ آیا ما نیز می‌باید به‌جای شرکت در جنگ و حمایت از حکومت در برابر تجاوز خارجی، مردم را به عدم مشارکت در جنگ فرامی‌خواندیم و می‌کوشیدیم آنان را به جنگ علیه حکومت دینی تشویق کنیم؟ وقتی امروز از فراسوی ۴۰ سال به مباحثاتی که با خروج از ایران در صفوف سازمان ما جریان یافت نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که سازمان ما هم مثل تمام تشکل‌هایی که از سطحی از دموکراسی درونی بهره می‌برند، از طیف گسترده‌ای با تفاوت‌های نظری و با واکنش‌های روان‌شناختی متفاوت تشکیل می‌شود. در یک انتهای این طیف کسانی هستند که با اشاره به سرنوشت همه طیف مخالفان جمهوری اسلامی به این نتیجه می‌رسند که سازمان اکثریت از ابتدا راه خطا رفت. از ابتدا معلوم بود که حکومتگران قصد سرکوب فراگیر در سر دارند و مبارزه برای تشکیل جبهه مقاومت ملی، و دعوت مردم برای ایستادگی در برابر حکومت، باهدف برجیدن آن، مهم‌ترین وظیفه سازمان فدایی بود. از حکومتی که ما را قلع‌و‌قمع می‌کند که نمی‌توانیم حمایت کنیم.

در انتهای دیگر این طیف گسترده کسانی هستند که می‌گویند: پس از پیروزی انقلاب، نه نیروهای تازه به قدرت رسیده تمایلات سیاسی و اجتماعی یکدست داشتند و نه رفتار همه آنها ما یکسان بود. همه طیف‌های حاکم قلع و قمع ما را به نفع خود نمی‌دانستند. به‌علاوه اکثریت بزرگ مردم ایران پشتیبان طیف حاکم بودند و پایگاه اجتماعی سایر نیروها ضعیف‌تر بود. آماج قراردادن تمام حکومت، مقابله با توده‌های وسیع مردم و متحد کردن همه طیف‌های حکومت علیه ما را از پی داشت. تلاش برای جلوگیری از استقرار نظام، بخصوص پس از حمله عراق، جز تشدید سرکوب و تشدید اختناق حاصلی در بر نداشت. راه درست تلاشی مشترک بود برای تضعیف نیروهای افراطی و سرکوبگر، و تقویت جناح‌های واقع‌بین و معتدل، در میان حکومتگران.

کاملاً قابل‌توجه است که از همان روز اول انقلاب، نه فقط در صفوف فداییان دو گرایش اقلیت و اکثریت از هم متمایز می‌شوند؛ بلکه سایه‌روشن همین صف‌بندی‌ها هم در سازمان مجاهدین خلق و هم در صفوف نیروهای حاکم، به‌وضوح به چشم می‌خورد. به مجادلات میان لطف‌الله میثمی و مسعود رجوی مراجعه کنید. مضمون و جوهره اصلی بحث‌ها دقیقاً همان است که در میان اقلیت و اکثریت گسترش یافت. روحیه و منش محمدرضا سعادت‌ی را باروحیه و منش رجوی قیاس کنید. جوهره اصلی تفاوت‌ها همان تفاوت‌هایی است که اکثریتی‌ها را از اقلیتی‌ها متمایز می‌کرد. محمدرضا سعادت‌ی به نظر من یکی از شفاف‌ترین و صادق‌ترین نمایندگان و سخنگویان روحیه دوم و مسعود رجوی شاخص‌ترین و زبردست‌ترین نماینده روحیه اول است. در ذیل فرازهایی از دفاعیه سعادت‌ی در نخستین محاکمه‌اش در آبان ۵۹ را نقل می‌کنم:

«اگر عده‌ای فکر می‌کنند که با این شیوه‌ها افراد را، یا سازمان را، یا هواداران سازمان را، به ابتذال می‌کشانند، ... یا سازمانی را از صحنه سیاسی خارج یا دور می‌کنند. من اینجا صریحاً می‌گویم که این شیوه‌ها به آنجاها نمی‌انجامد و موفق نخواهد شد. من میدانم که بسیاری از هم‌میهنان عزیزم الان و در این ماه عزیز بر مزار شهدای خودشان نشسته‌اند. بسیاری از هم‌میهنان، در زیر عزیزانشان درجیه‌اند و به فکر آنها هستند. بسیاری از هم‌میهنان، در زیر یورش ارتش عراق خانه و کاشانه خودشان را ازدست‌داده و از شهر و دیار خودشان آواره شده‌اند. تمام مردم ایران آن‌هایی که به این میهن، به این وطن، به این انقلاب و به سرنوشت آن عشق می‌ورزند در زیر ضربات ناشی از توطئه‌های امپریالیست‌ها زندگی می‌کنند. مطمئن باشید من جدای از دردها و سرنوشت شما هم‌میهنان عزیز نیستم. اگر در اینجا من به اعدام هم محکوم شوم و چه بسا که زمان زیادی هم به پایان زندگی من باقی نمانده باشد به مردم خودم قول می‌دهم که مطمئن باشید من باز هم با احساس تنفر نسبت به دشمنان این مردم و دشمنان شما به میدان اعدام می‌روم و مطمئن باشید که هیچ کینه و نفرت خصوصی و شخصی حتی نسبت به آن برادر پاسداری هم که به من تیراندازی می‌کند در من وجود ندارد.» «من اگر به اعدام هم محکوم شوم باز هم با عشق به خدا و با

علاقه عمیق نسبت به مردم و سرنوشت توده‌های محروم و خلق قهرمانان و با نفرت و کینه نسبت به دشمنان شناخته شده و جنایت‌کار مردمان میروم و گلوله را می‌پذیرم». «من صحبت دیگری ندارم و به تمام هم‌میهنانم به‌خصوص آن‌ها که در جبهه هستند و ممکن است از این مسائل اساساً اطلاعی نداشته باشند، درود می‌فرستم و برای آن‌ها آرزوی موفقیت و پیروزی می‌کنم و به‌ویژه به‌تمامی آن عزیزانی که به‌خاطر این ارزش‌ها بیش از یک سال انواع و اقسام سختی‌ها را تحمل‌کردند، درودی عمیق می‌فرستم و برای آن‌ها از خداوند، باز هم آرزوی پیروزی و موفقیت در کنار تمامی خلق قهرمانان می‌کنم».

این سند در نشریه مجاهدین در همان روزها منتشر شد و حتی خود آنان هم شک و شبهه‌ای در صحت آن ندارند.

وقتی به درون صفوف حکومتگران نگاه می‌کنیم تعارض و تفاوت روحیات و رویکردها باز هم بارزتر است. یک نمونه فاحش: یک قرائت از «پرونده سعادت» این است که اگر او را اعدام کنیم هرگونه امید در توده مجاهدین نسبت به همزیستی با ما کشته خواهد شد و آن‌ها قبل از این که قدرتمندتر شوند دست به اسلحه می‌برند. قرائت دیگر از «پرونده سعادت» این است که او حاضر به همزیستی با انقلاب است و اگر او را نکشیم در توده مجاهد حس همزیستی با انقلاب را زنده نگاه خواهیم داشت. تا امروز محرز شده است که موسوی خوئینی‌ها، محمدعلی رجائی، موسوی تبریزی، بهزاد نبوی، و از همه مهم‌تر آیت‌الله منتظری را می‌بینیم که با اعدام سعادت موافق نیستند. (مرور خاطرات احمد قدیریان و مطالعه پرونده ماشاءالله قصاب و تیم او هر کدام از زاویه‌ای حاوی شواهد آموزنده است)

اکنون هرگاه سیر رویدادهای کشور و برآمدهای فدائیان، مجاهدین و «خط امامی»ها در سه‌ساله اول انقلاب را زیر ذره‌بین بگذاریم بر سه جمع‌بندی تحلیلی، یا درس عمده، به باور من محرز است:

۱- اول این که هر سه جریان، نوعی رادیکالیسم انقلابی پررنگ با همه هستی خود به میدان آمده و خواهان زیروزبر کردن زمین‌وزمان و باز ساختن همه چیز بر مبنای ارزش‌های خویش است. اما وقتی به درون این سه گرایش، و به جزئیات کردارهای روزمره آنان توجه کنیم، به‌روشنی می‌بینیم که در درون آن‌ها تفاوت در نگرش و شیوه پیگیری آرمان‌ها تفاوت‌ها اصلاً ناچیز نیست. نطفه صف‌بندی‌هایی که در ۷۶ و ۸۸ و ۹۲ شکل گرفت، در رویدادهای سه‌ساله اول انقلاب در شکل جنینی وجود داشت.

۲- دوم این که سرنوشت نبرد درونی در هر یک از این سه جریان، به‌ویژه سرنوشت کشاکش‌های درون حکومت (خط امامی‌ها)، مشخصاً در گرو سیر رویدادها بود و به‌هیچ‌روی از قبل قطعی نبوده است. کنشگری دیگر بازیگران، در تعیین سرنوشت کشاکش‌ها در حکومت یک عامل تعیین‌کننده بود.

هدف سیاست‌ورزی دموکراسی‌خواهانه می‌باید تأثیرگذاری بر این کشاکش‌های درونی می‌بود و نه براندازی آن‌ها. رفتار برخی نیروهای تندرو در حکومت در سوق

مجاهدین به «فاز نظامی» همان قدر مؤثر بود که ورود مجاهدین به فاز نظامی در متحد نگاه داشتن حکومت علیه آنها.

- سوم این که وقتی نیروهایی در حکومت تلاش می‌کنند، با دست‌زدن به قتل، نفرت و خشونت کور را به رفتار و شکل مبارزه ما دموکراسی خواهان و برابری‌طلبان تزریق کنند، حتی مردم‌دوستی و میهن‌پرستی ما را از ما بگیرند، ما باید، علیرغم همه دشواری‌های روانی، تن ندهیم، ایستادگی کنیم و شعارها و اشکال مبارزه خود را بر پایه منافع ملی، نیازهای دموکراسی‌خواهی و برابری‌طلبی استوار سازیم. موفقیت ما زمانی است که رفتارها و واکنش‌های حکومت تحت تأثیر مخالفان (دموکراسی خواهان) قرار گیرد.

وظیفه این نوشته مروری بود بر کنشگری سازمان اکثریت در ۳۰ ماهه اول جنگ و رفتار حکومتگران در مقابل آن. اما از آنجا که در پایان این دوره ۳۰ ماهه سازمان اکثریت زیر پیگرد و فشار سنگین حکومت قرار گرفت و دستگاه رهبری سازمان و عده زیادی از کادرهای برجسته آن مجبور به خروج از کشور شدند، پرسش‌هایی بسیار دشوار از سوی بدنه سازمان در مقابل دستگاه رهبری سازمان قرار گرفت که آیا سمت عمومی حرکت سازمان و شناخت ما از ماهیت حکومت درست بوده است؟

من نمی‌توانستم آنچه که در آن ۳۰ ماه بر ما گذشت را مرور کنم و به پرسشی نپردازم که این مرور به ذهن هر خواننده‌ای القا می‌کند. بخش مهمی از پاسخ به این پرسش به دیدگاه‌های نظری، و تولیدات تحلیلی و راهبردی ناشی از آن دیدگاه‌ها، مرتبط است و من در این موارد، در طول ۳۰ ساله اخیر، به تفصیل یا به اختصار، اظهار نظر کرده‌ام. هرگاه خواننده پرسشگر نظر مرا درباره اقدامات عملی و فعالیت میدانی سازمان در آن ۳۰ ماهه اول جنگ پرسوجو کند، هرگاه در سه درسی که آموختم با من همراه باشد، پاسخ درست و محکم به پرسش‌های دشوار فوق را در آستین خواهد داشت.

فرخ نگهدار چهارم شهریورماه ۱۴۰۲ - لندن